

اوضاع دینی، فرهنگی و اجتماعی سده ششم هجری
به گزارش ابن جوزی (۵۱۱ - ۵۹۷ق)

دکتر هادی عالم زاده

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره ۲ - تابستان ۷۹

این مقاله بر پایه گزارش هایی که ابن جوزی، مورخ، فقیه و واعظ بزرگ حنبلی در آثار متعدد خود آورده است - و از این حیث در میان دانشمندان اسلامی بی نظیر می باشد - تصویری نسبتاً روشن از اوضاع دینی، فرهنگی و اجتماعی خلافت عباسیان در سده ششم قمری در بغداد به دست می دهد. ابن جوزی که تقریباً سراسر سده ششم را در بغداد سپری کرده، گزارش های بارزینی را ارائه می کند، زیرا وی از نزدیک با شاهد رویدادهای گوناگون روزگار شش تن از خلفای عباسی بوده و یا خود در آن رویدادها سهم و نقش داشته است؛ هرچند که خواننده صاحب نظر - با توجه به شناختی که از شخصیت دینی، علمی و سیاسی وی در همین مقاله به دست می آورد - نباید از القانات فرقه ای او غافل بماند.

ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن حمادی بن محمد بن جعفر الجوزی قرشی تیمی بکری بغدادی (۵۱۱ - ۵۹۷ق/۱۱۱۷ - ۱۲۰۱م)، مورخ، واعظ، مفسر و فقیه حنبلی است که نسب وی به محمد فرزند ابوبکر، نخستین خلیفه، می رسد. (۱) شهرت وی به ابن جوزی به سبب نسبت جد او به فرضه الجوزه (بارانداز جوزه) در بصره یا محله جوز در غرب بغداد است. (۲)

ابن جوزی کودکی را در رفاه، صلاح و عفاف (۳) و به سرپرستی مادر و عمه اش سپری کرد، با کسی آمیزش نداشت و با کودکان بازی نمی کرد. (۴) خود می گوید که مادر التفات چندانی به وی نداشت است. (۵) عمه اش او را برای کسب علم به دایی اش، ابوالفضل محمدبن ناصر بغدادی سپرد. (۶) خود در المنتظم می نویسد که ابوالفضل عهده دار آموختن حدیث به من شد و من مسند احمد بن حنبل و دیگر کتاب های مهم و اصلی را به قرائت او نزد شیوخ شنیدم و به خاطر سپردم. (۷) نخستین سماع ابن جوزی در پنج سالگی (۵۱۶ق) بود. (۸) خود در صیدالخواطر می نویسد، من از کودکی شیفته دانش و علاقه مند بودم که همه رشته های علوم را بیاموزم و هر رشته را به کمال فرا گیرم. (۹) نیز می افزاید: تحمل سختی ها در راه کسب دانش در کام جان من از غسل برایم شیرین تر بود. در کودکی قرصی چند نان خشک بر می داشتم و برای آموختن حدیث بیرون می رفتم و بر کنار نهر عیسی می نشستم و آن نان را به یاری آب می خوردم. چشم همت من، چیزی جز لذت کسب دانش نمی دید. (۱۰) از مطالعه سیر نمی شدم. فهرست کتاب های وقف شده بر مدرسه نظامیه را که بالغ بر شش هزار مجلد است، دیده ام. هم چنین فهرست کتاب های ابوحنیفه، حمیدی، شیخ عبدالوهاب بن ناصر و ابو محمد بن خشاب را هم که چندین بار چهارپا بود، دیده ام، و هنوز در طلب آموختنم. (۱۱)

آن چه ابن جوزی در مشیخه و وفیات المنتظم در باب مشایخ و استادان خود آورده است، تصویر نسبتاً روشنی از آموخته های او به دست می دهد و با توجه به تاریخ درگذشت استادانش معلوم می شود که وی در دوران کودکی و نوجوانی در مجالس درس بسیاری از بزرگان علم و ادب حضور یافته و از آنان در علوم متداول زمان اجازه کتبی یا شفاهی اخذ کرده است. ابن جوزی در جای جای المنتظم به ویژه در وفیات آن (۱۲) بیش از هفتادتن و در مشیخه ۸۹ تن (۱۳) از استادان خود را نام می برد که بسیاری از آنان به وی اجازه روایت داده اند. (۱۴)

ابن جوزی از سیزده سالگی به تالیف پرداخت (۱۵) و از آن جا که تا پایان عمر از نوشتن باز نایستاد، شمار آثارش بسیار است. قدرت ذهنی شگفت انگیزش نیز او را یاری داده است، ابن دینبی می گوید: ((کسی را نمی شناسم که بیش از ابن جوزی در رشته های گوناگون علمی تالیف کرده باشد. جزوه ای دیدم که اختصاص به نام کتاب های او داشت)). (۱۶) در باب کثرت آثار وی گفته اند: اگر شمار جزواتی را که نوشته است بر روزهای زندگانی وی تقسیم کنند، معلوم می شود که وی در هر روز نه جزوه کتابت کرده است (۱۷) و از این جهت وی را با ابو جعفر محمد بن جریر طبری که گفته شده روزی چهل صفحه کتابت می کرده است، می توان مقایسه کرد. هم چنین نوشته اند که ابن جوزی تراشه قلم هایی را که با آن ها احادیث پیامبر اکرم (ص) را می نوشته، گرد آورده بود. هنگام مرگ وصیت کرد که آب غسل او را با آن ها گرم کنند، و چنین کردند. این تراشه ها بیش از مقدار مورد نیاز بود. (۱۸)

برخی از محققان از بسیاری آثار ابن جوزی با نابوری اظهار شگفتی کرده اند، اما با توجه به این که وی حدود نود سال زندگی کرده و هر گز وقت خود را ضایع نمی کرده است، جای شگفتی نیست. خود در اغتنام فرصت گفته است: گروه کثیری، همان گونه که مردم عادت دارند، با من دیدار می کنند. از آن جا که وقت را گران بهاترین چیزها می دانم، این دیدارها را خوش نمی دارم، اما اگر از این کار خودداری کنم، ارتباطات مألوف می گسلد و اگر به این دیدارها ادامه دهم، وقت ضایع می شود؛ پس تا آن جا که می توانم از دیدار سر باز می زنم و اگر ناگزیر دیداری پیش آید، کم سخن می گویم تا زمان دیدار کوتاه شود. افزون بر این، کارهایی برای هنگام ملاقات، از پیش آماده می کنم تا آن زمان بیهوده سپری نشود. پس قطعه قطعه کردن کاغذ، تراشیدن قلم، دسته کردن دفترها و کارهایی مانند این ها را که نیاز به اندیشیدن و حضور ذهن ندارد - و به هر حال باید وقتی نیز صرف آن ها شود - برای این اوقات می نهم. (۱۹)

با عنایت به آن چه ابن جوزی خود در باب شمار تالیفات خویش (دو هزار اثر) بیان کرده است و با توجه به شمار تالیفات بازمانده از وی (حدود ۲۸۴ اثر)، همان طور که از منابع برمی آید، باید پذیرفت که بسیاری از آثار وی بر اثر سوانح طبیعی، جنگ ها و آتش

سوزی‌ها از میان رفته است. (۲۰)

دوران زندگی ابن جوزی مقارن با خلافت شش تن از خلفای عباسی است: المسترشد (۵۱۲ - ۵۲۹ ق/ ۱۱۱۸ - ۱۱۲۵ م)، الراشد (۵۲۹ - ۵۳۰ ق)، المقتفی (۵۳۰ - ۵۴۵ ق)، المستنجد (۵۴۵ - ۵۶۶ ق)، المستضی، (۵۶۶ - ۵۷۵ ق) و الناصر (۵۷۵ - ۶۲۲ ق). بغداد در این روزگار همچون دیگر شهرها و مانند بسیاری از دوران‌های دیگر پرآشوب و محل برخوردهای تعصب آمیز بین فرقه‌های مختلف و گروه‌های کلامی و مذاهب فقهی بود که به صورت‌های گوناگون، چون مناظره، مجادله و مناظرات شدید، جلوه‌گر می‌شد. در این برخوردها با انتقال قدرت از خلیفه‌ای به خلیفه دیگر و گاه با عزل و نصب وزیری، یا با روی کار آمدن امیری، فرقه‌ای یا گروهی بر دیگر گروه‌ها تفوق می‌یافت. هم‌چنین گاه اتفاق می‌افتاد که برخی از علما با قدرت بیان یا شخصیت علمی یا مذهبی خویش خلیفه یا وزیری را متمایل به مذهب خویش سازند و موجب برتری گروه و رونق مذهب خویش را فراهم آورند و مخالفان را از صحنه خارج و منزوی کنند. ذکر نمونه‌هایی از وقایع مذکور در المنتظم می‌تواند تا اندازه‌ای نشان‌دهنده سیمای فکری و اجتماعی آن روزگار باشد:

در ۵۱۵ ق قاضی ابوالقاسم اسماعیل بن ابی العلاء صاعد بن محمد بخاری، معروف به ابن دانشمند، مدرس حنفیان، به بغداد آمد و در خانه سلطان به وعظ نشست. سلطان و خواص در مجلس او حضور یافتند. شافعیان به دارالخلافه شکایت بردند که ابن دانشمند در باب بزرگان مذهب ما بی‌اعتنایی روا می‌دارد. (۲۱)

ابوالفتوح محمد بن فضل اسفراینی معروف به ابن معتمد (۴۸۷ - ۵۲۸ ق) در رباط خویش مجلس داشت و بر مذهب اشعری سخن می‌گفت. سخنان او فتنه‌ها و لعن‌ها برانگیخت و میان او و ابوالحسن علی بن حسین غزنوی (متوفای ۵۵۱ ق) معارضاتی در گرفت. یکدیگر را بر منبر دشنام دادند. ابوالحسن غزنوی نزد سلطان رفت و گفت: ابوالفتوح فتنه‌انگیز است و بارها در بغداد آشوب بر پا کرده، صواب آن است که او را از شهر اخراج کنند. پس سلطان فرمان داد، و ابوالفتوح در رمضان همان سال از بغداد اخراج شد. (۲۲)

ابوالحسن غزنوی که به نوشته ابن جوزی تمایل به تشیع داشت و برای خاندان خلافت احترام چندانی قائل نبود، پس از مرگ سلطان مسعود سلجوقی (۵۴۷ ق/ ۱۱۵۲ م) خود گرفتار شد. اموالش مصادره گشت و او را از سخنرانی بازداشتند. (۲۳)

در آغاز خلافت المستضی، ابوالمظفر محمد بن محمد بروی (متوفای ۵۶۷ ق) به تبلیغ مذهب اشعری و ذم‌حنابله پرداخت. (۲۴) به نوشته ابن جوزی وی در نظامیه در سخنرانی خود گفت اگر کار در دست من بود، بر حنبلیان جزیه تعیین می‌کردم. از این رو خود و زن و فرزند کوچکش به دست حنبلیان مسموم و کشته شدند. (۲۵)

منازعات و اختلافات فرقه‌ها و مذاهب گاه چنان بالا می‌گرفت که به منع وعظ از جلوس بر منبر منتهی می‌شد، چنان که در المنتظم آمده، از اواسط ۵۵۰ ق تا آغاز ۵۵۲ ق وعظ به جز سه تن از سخنرانی بر منابر منع شده بودند. (۲۶)

در لابه‌لای رویدادهایی که ابن جوزی در المنتظم آورده است، به رغم فشارهای فراوان علمای اهل سنت و دولتمردان عباسی، نشانه‌هایی از تلاش‌های شیعیان اثنا عشری برای کسب قدرت به چشم می‌خورد:

در ۵۴۷ ق مردی متصوف که مردم را موعظه می‌کرد، دستگیر شد. او را به دیوان بردند. نزد وی الواحی از گل یافتند که بر آن‌ها نام امامان دوازده‌گانه نوشته شده بود. پس او را به اتهام رفض سر برهنه در محله باب النوبی گرداندند و پس از تأدیب خانه نشین کردند. (۲۷)

هم‌چنین در ۵۵۹ ق محتسب به فرمان وزیر، گروهی از حصیربافان را در شهر گرداند، جرم آنان این بود که نام دوازده امام را بر حصیرها نوشته بودند. (۲۸)

گزارش‌های دیگر نیز از زمینه مساعد برای پذیرش تشیع حکایت می‌کند. چنان که ابن جوزی یکی از علل توجه مردم به صدقه بن وزیر واسطی را که در بغداد بر منبر می‌رفت، سخنان رفض‌آمیز وی ذکر می‌کند. (۲۹) رفتن المقتفی در ۵۵۳ ق به زیارت مرقد امام حسین (ع) نیز می‌تواند یکی از نشانه‌های نفوذ و قدرت تشیع در این دوران باشد. (۳۰) در وقایع سال ۵۷۱ ق نیز آمده است که تشیع در این ایام نیرو گرفت، تا آن‌جا که صاحب‌المخزن به خلیفه می‌نویسد که ابن جوزی را باید در مبارزه با بدعت‌ها تقویت کرد. (۳۱)

در این دوران تصوف نیز زمینه مساعدی برای رشد یافت. گزارش‌هایی این سخن را تأیید می‌کند: بنفشه، کنیز محبوب خلیفه، المستضی، در بازار مدرسه، رباطی برای زنان صوفی بنا نهاد و خود آن را گشود و در آن سخن راند و آن را به خواهر ابوبکر صوفی، شیخ رباط روزنی، اختصاص داد. (۳۲) ابوالحسن محمد بن مظفر بن علی بن مسلمه (متوفای ۵۴۲ ق) هم‌خانه خود در دارالخلافه را رباط صوفیه کرد. (۳۳)

ابن جوزی در صیدالخطاظر تصویری این چنین از روزگار خود ارائه می‌کند: از این روزگار و مردم آن سخت پرهیز، نیکی و ایثارگری بر جای نمانده است، کسی نیست که در اندیشه مردم باشد و کسی نیست که به یاری درویشان برخیزد. اعانت‌ها یا به عنوان ادای نذر است یا همراه با استخفاف. (۳۴) در جای دیگر می‌نویسد که بیشتر دولتمردان از بیم برکناری از منصب، تن به اجرای فرمان‌های ستمکارانه فرمانروایان می‌دهند و بسیاری کسان را دیده‌ام که برای کسب مقام قضا یا شهادت از بذل مال دریغ نمی‌کنند و هدف آنان از این کار جاه‌طلبی است. آنان - گاه با دریافت مبلغی ناچیز و گاه از بیم صاحبان قدرت - بر آن چه شناختی از آن ندارند، شهادت خلاف واقع می‌دهند. (۳۵)

درباره مدارس می‌گوید: تأسیس مدارس در روزگار ما مخاطره‌آمیز است، زیرا گروه‌کثیری از متفقهان برای آموختن علم جدل در آن‌ها سکنا می‌گزینند. از علوم شریعت روی می‌گردانند، از آمد و رفت به مساجد دوری می‌جویند و به مدرسه و القاب بسنده می‌کنند. (۳۶)

درباره رباطها و خانقاه‌ها نیز می‌نویسد: آن‌ها خالی از هر گونه فایده‌اند، زیرا صوفیان در آن‌ها بساط جهل و تن‌پروری می‌گسترند و آوای محبت و قرب دروغین سر می‌دهند، از اشتغال به آموختن سر باز می‌زنند و سیره عرفا راستین چون سری و جنید را ترک می‌کنند. (۳۷)

ابن جوزی روزگار خویش را دوران ریا، شهرت‌طلبی، عوام‌فریبی و مریدپروری می‌خواند و می‌نویسد: کسانی را در جامه پارسایان می‌بینیم که بهترین غذاها را می‌خورند، با توانگران دوستی دارند، از درویشان دوری می‌جویند، بدون حاجبان و خادمان خویش جایی نمی‌روند، بر مردم تکبر می‌ورزند، از این‌که مولانا خوانده شوند، لذت می‌برند و روزگار خود را به بیهودگی تباه می‌کنند. (۳۸) بیشتر سلاطین از راه‌های نادرست مال گرد می‌آورند و در راه‌های ناشایست خرج می‌کنند. گویی آن اموال نه از آن

خدا که از آن خودشان است. دانشمندان نیز با بر اثر فقر یا از بیم نام و جان با آنان همراهی می کنند.(۳۹)

نکته تأمل برانگیز در عصر ابن جوزی (سده ۶ ق / ۱۲ م) سکوت نسبتاً آشکار دستگاه خلافت و بزرگان بغداد در برابر یکی از بزرگ ترین رویدادهای تاریخ جهان، یعنی جنگ های صلیبی (۴۹۰-۶۹۰ ق / ۱۰۹۴ - ۱۲۹۱ م) است که میان مسلمانان و مسیحیان و به بیانی دیگر میان شرق و غرب، نزدیک به دو بیست سال ادامه داشت.(۴۰) ابن جوزی به عنوان مسلمانی دانشمند و مورخ روزگار خود تقریباً معاصر و شاهد دو دوره از این جنگ ها بوده است: دوره فتوحات صلیبیان یعنی تصرف بخش بزرگی از شام و تشکیل امارت نشین های لاتینی در شهرهای بیت المقدس، انطاکیه، طرابلس و رها (اورفا)، و دوره واکنش مسلمانان در مقابل صلیبیان به سرکردگی سرداران رشید جامعه اسلامی چون عمادالدین زنگی، نورالدین زنگی و سپس صلاح الدین ایوبی و باز پس گیری بیت المقدس و دیگر شهرهای مهم که تقریباً خودجوش و بی ارتباط با مرکز خلافت تحقق یافت.

خلفای ناتوان عباسی، امرا و وزرای جاه طلب و علمای غافل بغداد چنان سرگرم بازیهای سیاسی، درگیریها و قدرت جویی های فردی، منازعات کلامی و کشمکش های مذهبی بودند که نه تنها اقدامی در برانگیختن مسلمانان و گسیل کردن نیرو برای مقابله انجام نگرفت، بلکه استمداد مکرر گروه هایی از مردم جنگ زده شام که به بغداد پناه می آوردند، نیز بی پاسخ ماند.(۴۱)

در آثار ابن جوزی هم، چنان که انتظار می رود، به نکاتی که از همدردی و نگرانی وی در برابر این تصادم بزرگ حکایت کند، بر نمی خوریم، حتی در المنتظم، بزرگ ترین تألیف تاریخی او نیز به جز خبرهایی کوتاه از این درگیریها که گاه از لابه لای حوادث هر سال به دست می دهد، چیز قابل توجهی نمی یابیم.

نگاهی به گزارش های مربوط به مجالس وعظ و خطابه های ابن جوزی، که به گواهی شاهدان عینی یکی از میرزترین خطیبان روزگار خود بوده، به شناخت اوضاع دینی، اجتماعی و فرهنگی این سده یاری می دهد؛ چندان که می توان گفت زندگی اجتماعی - فرهنگی ابن جوزی با نخستین مجالس وعظ وی آغاز می شود و بیشترین مایه شهرت وی نیز همین بعد زندگانی اوست که تا پایان عمر در آثار خود او و دیگران منعکس شده است:

نخستین بار در ۵۲۰ ق / ۱۱۲۶ م که هنوز کودکی نه ساله بود، بر منبر رفت. خود می نویسد که مرا نزد ابوالقاسم علی بن یعلی علوی هروی بردند. او سخنانی از وعظ به من آموخت و پیراهنی بر من پوشاند و آن گاه که برای وداع با مردم بغداد در رباطی نزدیک باروی شهر نشست، مرا بر منبر فرستاد. من آن چه از وی آموخته بودم، در اجتماعی که نزدیک به پنجاه هزار تن بود، بیان کردم.(۴۲)

ابن جوزی در زمان وزارت ابن هبیره(۵۴۴ - ۵۶۰ ق) با سخنرانی های خویش که هر جمعه در منزل او برگزار می شد، به شهرت رسید. خطوط اصلی محتوای خطبه های وی احیای قدرت خلافت، دفاع شدید از سنت، رد بدعت و مخالفت با اهل بدعت، ستایش از امام احمد و پیروان او و سرزنش مخالفان آنان بود.(۴۳) در مجالس وعظ ابن جوزی، خلفا، وزرا، دانشمندان و بزرگان شرکت می کردند. وی در المنتظم به برخی از این مجالس اشاره می کند؛ مثلاً می نویسد که پس از در گذشت مقتفی و در آغاز خلافت المستنجد (ربیع الاول ۵۵۵) مجلسی برای سوگواری به مدت سه روز در بیت النوبه منعقد شد که من در آن سخن راندم... المستنجد در پایان ماه سوگواری پدرش به من و گروهی از دولتمردان و دانشمندان خلعت بخشید و به من اجازه داد که در جامع قصر سخنرانی کنم. از ۲۸ ربیع الاخر در این جامع به وعظ پرداختم. در این مجلس پیوسته بین ده تا پانزده هزارتن شرکت می جستند.(۴۴)

در دوره خلافت المستنجدی (۵۶۶ - ۵۷۵ ق / ۱۱۷۱ - ۱۱۷۹ م)، ابن جوزی به اوج شهرت خویش رسید. تا آن جا که به عنوان بزرگ ترین واعظ حنبلیان شناخته می شد. در ۲۱ جمادی الاول ۵۷۴ خلیفه فرمان داد که صفه ای در جامع قصر برای جلوس و سخنرانی شیخ ابوالفتح بن منی، فقیه حنبلی بسازند و در جمادی الاخر همین سال فرمان داد که قبر احمد بن حنبل را بازسازی کنند. پیروان دیگر مذاهب از این کارها که برای حنبلیان انجام می گرفت - و پیش از آن معمول نبود - سخت آزرده شدند. ابن جوزی می گوید: مردم به من می گفتند: گرایش خلیفه به حنابله به خاطر تو و از تاثیر کلام توست... و من براین، خدای را سپاس می گویم.(۴۵)

ابن جبیر ضمن مشاهدات خویش از بغداد (۵۸۰ ق / ۱۱۸۴ م) در گزارش ((مجالس علم و وعظ)) با ستایشی مبالغه آمیز از شخصیت علمی، ادبی و دینی ابن جوزی تصویری روشن از یکی از مجالس وعظ او به دست می دهد: بامداد روز شنبه در مجلس شیخ فقیه ... ابن جوزی که در برابر منزل او در ساحل شرقی دجله بر پا می شد، حاضر شدم. پس از جلوس وی بر منبر و پیش از شروع خطابه، بیست و چند تن قاری با همخوانی و ترتیبی خاص آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کردند. آن گاه وی به خطابه پرداخت. در آغاز هر بخش از سخن خویش اوایل آیات خوانده شده، و در پایان هر بخش اواخر آن آیات را همچون قافیه می آورد و در عین حال ترتیب آیات را نیز حفظ می کرد... سخن او دل ها را شیفته می ساخت و به پرواز در می آورد و جان ها را می گداخت تا آن جا که بانگ ناله برمی خاست و گنجهکاران فریاد توبه و استغاثه برمی کشیدند و چون پروانگان که خود را به شعله شمع می زنند، به پای وی می افتادند... و گروهی از خود بی خود می شدند... آن گاه طرح مسائل آغاز شد و از هر سوی مجلس رقعته های سوال به سوی وی روان گشت. او بی درنگ بدان ها پاسخ می داد، بیشترین فایده مجالس او همین پاسخ به پرسش ها بود. (۴۶)

ابن جبیر از دو مجلس دیگر وی در همان سال گزارش می دهد: یکی در سحرگاه پنجشنبه ۱۱ صفر در باب بدر در صحنی از کاخ های خلیفه و دیگری در روز شنبه ۱۲ صفر در همان جا. در گزارش مجلس اول آورده است که در این مجلس، علاوه بر عموم مردم، خلیفه و مادرش و کسانی دیگر از حرم او حاضر بودند.(۴۷)

ابن جوزی بارها در المنتظم به مجالس خود و استقبال مردم از آن ها اشاره می کند؛ مثلاً در يك جا می نویسد: به فرمان خلیفه، المستنجدی در پنجشنبه ۵ رجب ۵۷۰ بعد از نماز عصر مجلسی در باب بدر برپا شد. مردم از هنگام نماز صبح شروع به گرفتن جا برای خویش کردند، هر صفه به ۱۸ نفر به بهای ۶۱۸ قیراط واگذار می شد.(۴۸)

در جای دیگر می گوید: در روز عاشورای ۵۷۱ ق به فرمان خلیفه مجلسی در حضور وی بر پا شد. مردم از نیمه شب برای شنیدن سخنان من به باب بدر روی آوردند. انبوه جمعیت پیش از حد بود، تا آن جا که درها را بستند. ناگزیر گروه بی شماری در راه های پیوسته به این مکان ایستادند.(۴۹) در جایی دیگر آورده است که در ۱۱ رمضان ۵۷۲ در خانه ظهیرالدین صاحب المخزن به وعظ نشستم. خلیفه حضور داشت، به عامه مردم نیز اجازه ورود داده شد. در این مجلس چنان سخن گفتم که همه شگفت زده شدند، تا آن جا که ظهیرالدین به من گفت که خلیفه به وی گفته است: ((این مرد چنان سخن می گوید که گویی از آدمیان نیست)).(۵۰)

ابن جوزی در بسیاری جاها به مجالس دیگر خود اشاره می کند که در آن ها خلیفه، وزرا، دولتمردان، علما، فقها، قضات، شیوخ و

بزرگان و دیگر طبقات مردم شرکت داشته اند. (۵۱) گفته شده که شمار شرکت کنندگان این مجالس گاه به صد هزار تن [؟] می رسیده است. (۵۲) در این مجالس غالباً عده زیادی از سر تنیه تویه می کردند و بعضی از شدت تأثر موی از سر می کردند. (۵۳) به گفته خود او بیش از صد هزار تن [؟] به دست او تویه کردند. (۵۴) و بیش از صد هزار تن [؟] نیز به دست وی اسلام آوردند. (۵۵) ولی سبط او می نویسد: هزار تن یهودی و نصرانی به دست وی مسلمان شدند. (۵۶) نوشته اند که المستضی، پیوسته، حتی در هنگام بیماری در مجالس وعظ او شرکت می جست. (۵۷)

این جوزی در مجالسی که خلیفه حاضر بود به موعظه وی می پرداخت. چنان که خود در المنتظم آورده، در مجلسی خطاب به خلیفه گفت: ((ای امیرالمومنین! اگر درباره تو سخن گویم، از تو می ترسم و اگر سکوت کنم بر تو می ترسم، اما من به سبب محبت به تو ترس بر تو را بر ترس خویش از تو مقدم می دارم)). (۵۸)

این جوزی جز وعظ و تدریس و گاه شرکت در مناظرات علمای مذاهب مختلف (۵۹) و تألیف که تقریباً سراسر اوقات او را اشغال می کرد، به کاری دیگر نپرداخت و حتی جز برای سفر حج از بغداد خارج نشد. (۶۰) با آن که خلفا و صاحبان قدرت بدو عنایت داشتند، (۶۱) هیچ سمت رسمی و سیاسی برعهده نگرفت و به رغم آن که مکرر در صیدالخطر (۶۲) و دیگر آثارش چون تلبیس ابلیس ارتباط علما با دولتمردان را نکوهش و تقبیح می کند، ولی از جای جای المنتظم بر می آید که خود با خلفا، وزرا و دیگر صاحبان قدرت در ارتباط بوده است. (۶۳) در دو مورد چنان که خود می گوید خلیفه مسئولیتی به وی می سپارد: نخست این که در ۵۶۹ق که همه وعاظ جز سه تن از تشکیل مجالس ممنوع می شوند، وی به عنوان تنها خطیب حنبلیان بغداد تعیین می گردد، (۶۴) اما این سمت را نمی توان مقامی رسمی و دولتی شمرد، زیرا منشأ آن بیشتر قبول عامی بوده که وی نزد هم مذهبیان خود داشته است؛ مورد دیگر این که در ۵۷۱ق به پیشنهاد صاحب المخزن و فرمان خلیفه به عنوان مسئول مبارزه با بدعت ها (تفتیش عقاید) برگزیده می شود، (۶۵) که این سمت نیز به نظر می رسد بیش از آن که جنبه حکومتی داشته باشد، دارای صبغه مذهبی بوده و با توجه به تعصبی که این جوزی نسبت به اهل بدعت داشته، و در آثارش به ویژه تلبیس ابلیس و صیدالخطر تجلی یافته، (۶۶) احتمالاً وی شرعاً خود را مکلف به پذیرفتن این شغل می دانسته است.

منازعات و مبارزات او در خطابه ها و جلسات درس با فرقه ها و گروه هایی که وی آنان را اهل بدعت می شمرد و نیز اقدامات شدیدی که وی به عنوان مسئول مبارزه با بدعت ها به عمل آورد، موجب گرفتاری او در سال های پایانی عمر شد. در سبب گرفتاری وی نوشته اند: ابن یونس حنبلی در ۵۸۳ق/۱۱۸۷م که وزارت الناصر را بر عهده داشت، احتمالاً به اشاره ابن جوزی و با حضور وی، مجلسی بر ضد عبدالسلام بن عبدالوهاب بن عبدالقادر جیلی منعقد ساخت و در آن فرمان داد تا کتابخانه وی را به سبب داشتن کتاب های زندقه و ستاره پرستی و علوم اوایل بسوزانند و مدرسه نیای او را از وی بازستانند و به ابن جوزی بسپارند. (۶۷)

اما هنگامی که الناصر، در ۵۹۰ ق، وزارت خویش را به ابوالمظفر مویالدین محمد بن احمد معروف به ابن قصاب که شیعه بود، سپرد، وی ابن یونس حنبلی را بازداشت کرد و یاران او را تحت تعقیب قرار داد. عبدالسلام بن عبدالوهاب هم ابن جوزی را به عنوان مردی ناصبی و از فرزندان ابوبکر و یکی از بزرگ ترین باران ابن یونس به ابن قصاب معرفی کرد و گفت مدرسه نیای مرا گرفتند و به او سپردند و با مشورت او کتابخانه من سوزانده شد. ابن قصاب این داستان را با الناصر که به شیعیان گرایش داشت و با ابن جوزی میانه ای نداشت و گاه گاه نیز در مجالس وعظ او مورد سرزنش قرار می گرفت، در میان نهاد. پس خلیفه فرمان داد تا ابن جوزی را به عبدالسلام واگذارند. عبدالسلام به خانه ابن جوزی آمد، او را دشنام داد، با وی تندی کرد، بر خانه و کتابخانه او مهر نهاد و خانواده اش را پراکنده ساخت. (۶۸)

ابن جوزی با این که به عنوان شخصیت ممتاز حنبلیان در روزگار خویش شناخته شده است و معاصران او شوکت و رونق مذهب حنبلی را بر اثر مجاهدات و شخصیت علمی او می دانسته اند، بزرگانی از حنبلیان پس از او چون شیخ موفق الدین مقدسی درباب او گفته اند: از تصانیف وی در سنت و از روش وی در پیروی از سنت خشنود نیستم. (۶۹)

ابن فادسی پس از ستایش ابن جوزی در زهد و عبادت می نویسد: گروهی از مشایخ ائمه مذهب ما از او ناخشنودند، زیرا در سخنانش گرایش به تأویل دیده می شود. (۷۰) به نظر می رسد برخی از سخنان وی در مجالس وعظ و نیز بعضی از آثار وی در ایجاد ناخشنودی هم مذهبانش بی تأثیر نبوده است. سبط ابن جوزی می نویسد: روزی جدم ابوالفرج در حضور خلیفه الناصر و دانشمندان بزرگ بغداد بر منبر بود، یزید را لعن کرد، گروهی برخاستند و مجلس را ترک کردند. (۷۱) همو می نویسد که جدم در کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید گفته: در حدیث آمده است که هر کس صد يك اعمالی چون اعمال یزید را مرتکب شده باشد، ملعون است... و در این زمینه احادیثی را که بخاری و مسلم در صحاح خویش آورده اند، ذکر می کند. (۷۲)

ستایش های ابن جوزی از اهل بیت (علیهم السلام) نظیر ذکر فضایل علی (ع)، (۷۳) حضرت فاطمه (س)، (۷۴) و ذکر روایاتی در ستایش از حضرت امام حسین (ع)، (۷۵) و نقل حدیث از برخی امامان معصوم (علیهم السلام)، (۷۶) بعضی از بزرگان شیعه را بر آن داشته که در باب شیعه بودن ابن جوزی سخن گویند. خوانساری می نویسد: بعید نیست که ابن جوزی شیعه بوده و بنا بر مصلحت تظاهر به تسنن می کرده است. (۷۷) آن گاه این دلایل را برای نظر خویش بیان می کند:

- ۱- او بر منبر روایت ((رد الشمس)) را در شأن علی (ع) نقل کرده است.
- ۲- چنان که جمهور علما روایت کرده اند، روزی با حضور پیروان دو مذهب (تشیع و تسنن) از وی سوال شد که ابوبکر افضل است یا علی (ع)؟ وی در پاسخ گفت: ((من کان بنته فی بینه)). نیز در رجال محدث نیشابوری آمده است که از وی درباره شمار امامان سوال شد. وی پاسخ داد: ((اربعه اربعه اربعه)).
- ۳- از او سوال شد چگونه قتل امام حسین (ع) را به یزید نسبت می دهند، در حالی که یزید در شام بود و امام در عراق؟ وی در پاسخ این بیت شریف رضی را خواند:
سهم اصاب و رامیه بذی سلم
من بالعراق لقد ابدت مرماک (۷۸)

اما به دلایل متعدد پذیرفتن تشیع وی درست نیست، هر چند معرفت و ارادت او را نسبت به علی (ع) نمی توان انکار کرد. وی فصلی از کتاب صیدالخطر را با عنوان ((الحق مع علی بن ابی طالب)) به بیان منزلت والای آن حضرت نزد پیامبر اکرم (ص) اختصاص داده است و می گوید: علما در این نظر متفق اند که علی (ع) ننگید مگر آن که می دانست حق با وی است؛ و به این حدیث مشهور نبوی استشهاد می کند که ((اللهم ادر معه الحق کیفما دار)). (۷۹)

پی نوشت ها:

۱. محمد بن احمد ذهبی، تذکره الحفاظ (حیدرآباد دکن، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰ م) ج ۴، ص ۱۳۴۲.
۲. یوسف بن جوزی، تذکره الخواص (بیروت، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م) ج ۸، ص ۴۸۱؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان (قاهره، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م) ج ۳، ص ۱۴۲ و محمد بن احمد ذهبی، همان.
۳. عبدالرحمن بن جوزی، صید الخاطر (بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م) ص ۵۷۸ و ابن رجب، ذیل طبقات الحنابلہ (قاهره، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م) ج ۱، ص ۴۱۲.
۴. ابن کثیر، البدایہ، ج ۱۲، ص ۳۲.
۵. مصطفیٰ عبدالواحد، مقدمه ذم الهوی (قاهره، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م) ص ۴ به نقل از: عبدالرحمن بن جوزی، همان.
۶. ابن رجب، همان، ص ۴۰۰ و ۴۱۲؛ ابن خلکان، همان، ج ۴، ص ۲۹۳؛ محمد بن احمد ذهبی، همان و ابن عماد، شذرات الذهب، (قاهره، ۱۳۵۰ ق) ج ۴، ص ۲۳۰.
۷. عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم (بیروت، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ ق) ج ۷ و ۸، ص ۱۶۴ و ج ۱۰، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.
۸. محمد بن احمد ذهبی، همان، ج ۴، ص ۱۳۴۲.
۹. عبدالرحمن بن جوزی، صید الخاطر، ص ۵۹.
۱۰. همان، ص ۳۱۶.
۱۱. همان، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.
۱۲. همو، المنتظم، ج ۹ و ۱۰.
۱۳. همان، ص ۱۹۷ - ۲۰۲.
۱۴. ابن رجب، همان، ج ۱، ص ۴۰۱.
۱۵. همان، ص ۴۱۶.
۱۶. محمد احمد ذهبی، المختصر المحتاج الیه من تاریخ ابن دبینی (بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۵ م) ص ۲۳۸.
۱۷. ابن خلکان، همان، ج ۳، ص ۱۴۱ و ر.ک: محمد بن ذهبی، سیر اعلام النبلا، به کوشش شعیب ارنووط و محمد نعیم عرقسوس (بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۵۸ م) ج ۲۱، ص ۳۷۷.
۱۸. ابن خلکان، همان.
۱۹. عبدالرحمن بن جوزی، صید الخاطر، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.
۲۰. ر.ک: همو، المنتظم، ج ۱۰، ص ۱۹۰ و یوسف بن جوزی، مرآه الزمان (حیدرآباد دکن؛ ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م) ج ۸، ص ۲۳۲ و عبدالرحمن علیمی، المنهج الاحمد، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید (بیروت، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م) ج ۱، ص ۸۰.
۲۱. عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم، ج ۹، ص ۲۲۴.
۲۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۰۷ - ۱۰۸ و ۱۱۰ - ۱۱۱.
۲۳. همان، ص ۱۱۰ و ر.ک: ص ۱۲۵.
۲۴. همان، ص ۲۳۹.
۲۵. همان، حاشیه.
۲۶. همان، ص ۱۶۹.
۲۷. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
۲۸. همان، ص ۲۰۸.
۲۹. همان، ص ۲۰۴.
۳۰. ر.ک: ج ۱۰، ص ۱۸۱.
۳۱. همان، ص ۲۵۹ و ابن رجب، همان، ج ۱، ص ۴۰۷.
۳۲. عبدالرحمن بن جوزی، همان، ص ۲۷۱.
۳۳. همان، ص ۱۲۹.
۳۴. عبدالرحمن بن جوزی، صید الخاطر، ص ۴۶۹.
۳۵. همان، ص ۴۴۵.
۳۶. همان، ص ۴۷۵.
۳۷. همان.
۳۸. همان، ص ۴۸۵.
۳۹. همان، ص ۵۱۰.
۴۰. صلیب خلیل حنی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، ۱۳۶۶) ص ۸۰۶.
۴۱. همان، ص ۸۰۷ - ۸۲۲.
۴۲. عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم، ج ۹، ص ۲۵۹.
۴۳. ابن رجب، همان، ج ۱، ص ۴۰۲.
۴۴. عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.
۴۵. همان، ص ۲۸۲ - ۲۸۴.
۴۶. ابن حبیبر، رحله (بیروت، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م)، ص ۱۹۶ - ۱۹۸ و ر.ک: ابن رجب، همان، ج ۱، ص ۴۱۱.
۴۷. همان، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.
۴۸. عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۲۵۲.
۴۹. همان، ص ۲۵۶.

۵۰. همان, ص ۲۶۵.
۵۱. همان, ص ۲۸۴.
۵۲. رك: محمد بن احمد ذهبی, العبر (بيروت, ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م) ج ۳, ص ۱۱۹ و عبدالله يافعى, مرآة الجنان (۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰ م) ج ۳, ص ۴۸۹.
۵۳. عبدالرحمن بن جوزی, همان, ص ۲۶۳, ۲۶۷ و ۲۶۹.
۵۴. همو, القصاص و المذكرين, به كوشش ابوحاحد محمد سعيد بن بسيونى زغلوك (بيروت, ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م) ص ۱۱۷.
۵۵. همان.
۵۶. يوسف بن جوزی, مرآة الزمان, ج ۸, ص ۴۸۲.
۵۷. ابن رجب, همان, ج ۱, ص ۴۰۷.
۵۸. عبدالرحمن بن جوزی, المنتظم, ج ۱۰, ص ۲۸۵.
۵۹. همان, ص ۲۸۵.
۶۰. همان, ص ۱۲۰ و ۱۸۲ و ابن رجب, همان, ص ۴۱۱.
۶۱. به ترتيب پى نوشت فوق: همان, ص ۲۸۴ و همان, ص ۴۰۹.
۶۲. عبدالرحمن بن جوزی, صيدالخاطر, ص ۵۰۸ و ۵۱۱.
۶۳. همو, المنتظم, ج ۱۰, ص ۲۵۷, ۲۵۹ و ...
۶۴. همان, ص ۲۴۲.
۶۵. همان, ص ۲۵۹.
۶۶. ابن رجب, همان, ج ۱, ص ۴۰۳.
۶۷. همان, ص ۴۲۵ و ۴۲۶.
۶۸. ابوشامه, تراجم رجال القرنين, به كوشش محمد زاهد كوثرى (قاهره, ۱۳۶۶ ق / ۱۹۴۷ م) ص ۶; محمد بن احمد ذهبی, سير اعلام النبلا, ج ۲۱, ص ۳۷۷ و ابن رجب, همان, ص ۴۲۵ و ۴۲۶.
۶۹. ابن رجب, همان, ص ۴۱۴ و ۴۱۵ و محمد بن احمد ذهبی, همان, ج ۲, ص ۳۸۱ و ۳۸۲.
۷۰. ابن رجب, همان, ص ۴۱۴.
۷۱. يوسف بن جوزی, تذكره الخواص, ص ۲۶۱ و رك: همو, مرآة الزمان, ج ۸, ص ۴۹۶.
۷۲. همان.
۷۳. يوسف بن جوزی, تذكره الخواص, ص ۲۸۴.
۷۴. همان, ص ۲۷۸.
۷۵. همان, ص ۲۴۵ - ۲۴۶ و ۲۵۲.
۷۶. همان, ص ۳۲۴.
۷۷. محمد باقر خوانسارى, روضات الجنات, به كوشش اسد الله اسماعيليان (قم, ۱۳۹۲ ق) ج ۵, ص ۳۸.
۷۸. رك: شريف رضى, ديوان (بيروت, ۱۳۱۰ ق) ج ۲, ص ۵۹۳.
۷۹. عبدالرحمن بن جوزی, صيدالخاطر, ص ۵۰۳.